نشریه علمی
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی
سال شانزدهم، شمارهٔ شصت و دوم، تابستان ۱۴۰۳، ص ۸۶-۶۷

بررسی و تحلیل کارکردهای تعلیمی و اخلاقی عشق در غزلیات حسین منزوی با رویکرد به مفهوم «صمیمیت» در نظریهٔ مثلث عشق از رابرت استرنبرگ

سید محمدرضا باشی ازغدی*، بتول فخر اسلام، محمدشریف حسینی*****

10.71630/parsadab.2024.1028562

چکیده

عشق را باید پدیده‌ای انسانی و فراتر از معیارهای تمایزگذار بشری دانست. وجود این عنصر در آدمی، به او هویت بخشیده و لذت‌های زندگی را برایش افزایش داده است. در حوزهٔ روان‌شناسی، رابرت استرنبرگ در چهارچوب نظریهٔ مثلث عشق، به ابعاد گوناگونی از مفهوم عشق پرداخته و آن را دارای سه ضلع صمیمیت، شور و تعهد دانسته است. در شعر فارسی نیز شاعران بسیاری به این مفهوم اشاره کرده‌اند. در این بین، حسین منزوی بارها در غزلیات خود از اهمیت عشق و لزوم صمیمیت در آن سخن گفته و کارکرد تعلیمی آن را مورد نظر قرار داده است. هدف پژوهش حاضر، بررسی کارکردهای اخلاقی صمیمیت در پیوندهای میان عاشق و معشوق در غزل‌های منزوی است. این تحقیق با استناد به منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی‌تحلیلی تدوین شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد مفهوم صمیمیت در روابط عاشقانه‌ای که در غزلیات شاعر تبیین شده است به سویه‌های تعلیمی متنوعی چون حمایت احساسی و هیجانی از معشوق، تجربهٔ خوشحالی در کنار معشوق، احترام بسیار برای

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران
mo.bashiazghadi1402@gmail.com
** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران (نویسنده مسئول).
Bt_Fam12688@yahoo.com
*** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران
Hosainimh1@gmail.com

تاریخ وصول ۱۴۰۳/۱/۱۹ **تاریخ پذیرش ۱۴۰۳/۰۵/۱۵**

معشوق و ارج نهادن به یکدیگر، تکیه کردن بر معشوق هنگام نیازمندی‌ها، افزایش روحیهٔ ایثارگری و بذل مال برای همدیگر در رابطه اشاره دارد. در یک نگاه کلی، عشق در ساختار فکری منزوی، صرفاً در روابط هیجانی و احساسی بینافردی خلاصه نمی‌شود و او کارکردهایی اخلاقی برای این پدیدهٔ انسانی در نظر گرفته و در اشعار خود بازتاب داده است؛ بنابراین، نگاه شاعر به پدیدهٔ عشق، دارای کارکردهای تعلیمی و اخلاقی نیز می‌شود.

واژه‌های کلیدی: حسین منزوی، عشق، رابرت استرنبرگ، مثلث عشق، صمیمیت.

۱. مقدمه

عشق یکی از پدیده‌های انسانی است و معنای زندگی را برای نوع بشر، لذت‌بخش‌تر و عمیق تر کرده است. «عشق، زیباترین کهن‌الگوی ازلی- ابدی به‌واسطهٔ حضورش در شعر معاصر، ساحتی دیگرگونه از ادبیات غنایی را پدید آورده است» (قدیمی، ۱۳۹۰: ۳۹۹). بسیاری این پدیده را وجه تمایز انسان با دیگر موجودات می‌دانند. عشق صرفاً به حوزهٔ احساسات و عواطف مرتبط نیست و می‌توان از ظرفیت‌های آن برای رسیدن به شکوفایی فردی و گروهی استفاده کرد. در واقع، عشق دارای قابلیت‌های اخلاقی است که با نهادینه شدن در وجود یک فرد، اثرات مطلوبی بر شخصیت او می‌گذارد؛ در این صورت، عشق کارکردی فراعاطفی و تعلیمی پیدا می‌کند. بر این پایه، بسیاری از عارفان و ادیبان با تکیه بر عشق معنوی و معرفت شناسانه، بسیاری از رهنمودهای انسان‌ساز را با مخاطبان خود به اشتراک گذاشته‌اند.

در شعر دورهٔ معاصر، عشق در غالب موارد، جنبهٔ زمینی و مادی پیدا کرده و کمتر به بُعد عرفانی آن پرداخته شده است. عاشق و معشوق همان شخصیت‌های انسانی هستند که در میان ما زندگی می‌کنند؛ ازاین‌رو، برای شنونده، ملموس و قابل درک‌اند. «بسیاری از شاعران از دیرباز تاکنون با توجه به اوضاع و احوال زمانه و جوّ حاکم بر اجتماع خود، کم‌وبیش به این مهم اشاره کرده‌اند» (شریفی و صادقی، ۱۳۸۸: ۱۳۱). در این بین، شاعران معاصر در تلاش بوده و هستند تا مفهوم عشق را از آسمان‌ها به روی زمین بیاورند و بر اثرات مثبت آن تأکید کنند. به عبارت دیگر، شاعران نشان داده‌اند که نوع زمینی پدیدهٔ عشق هم، می‌تواند در رشد و شکوفایی انسان‌ها اثری مطلوب داشته باشد و کیفیت زیستن را بهبود بخشد.

در دوران معاصر، نظریه‌پردازهای روان‌شناسی با نظرداشت وجه زمینی از پدیدهٔ عشق، به متعلقات آن توجه کرده و با ارائهٔ چهارچوب‌هایی مدون، بسترهای لازم را برای درک هرچه بهتر ابعاد این پدیده فراهم آورده‌اند. در این بین، رابرت استرنبرگ با طرح و شرح نظریهٔ مثلث عشق، نگاه‌های بسیاری از محققان را در شناخت این پدیدهٔ انسانی به خود جلب کرده است. از دید استرنبرگ، «برخوردار بودن از حس عاشقانه و رابطه‌ای مبتنی‌بر مهر ورزیدن، به اندازهٔ باور داشتن به مذهب، اهمیت و روایی دارد» (استرنبرگ، ۱۳۸۱: ۱۵۰)؛ بنابراین، عشق از بایسته‌های شخصیت و هویت آدمی است. او در نظریهٔ خود به سه ضلع اصلی عشق یعنی «صمیمیت؛ شور و هیجان؛ تعهد و تصمیم» (Sternberg, 1986: 130) اشاره می‌کند و برای هرکدام از این مؤلفه‌های توضیحاتی را ارائه می‌دهد که در برخی موارد، با اخلاقیات و آموزه های تعلیمی پیوند خورده‌اند؛ بنابراین در نگاه استرنبرگ، عشق زمینی می‌تواند زمینه‌های لازم را برای صعود شخصیتی افراد فراهم آورد.

۱ـ۱. بیان مسئله

حسین منزوی از شاعران برجسته در دوران معاصر است. او در اول مهر ۱۳۲۵ خورشیدی در شهر زنجان به دنیا آمد و از سال‌های جوانی به سرودن شعر روی آورد و با کسب تجربه‌های بسیار، در سال ۱۳٤٦ به شاعرانی صاحب‌نام بدل گردید. او نخستین جایزهٔ ادبی خود را با عنوان جایزهٔ فروغ فرخزاد در سال ۱۳۵۰ و به‌دلیل انتشار مجموعهٔ *حنجرهٔ زخمی تغزل* به دست آورد. منزوی تجربهٔ کار با رسانه‌های تصویری و شنیداری را هم داشت. او سرانجام در سال ۱۳۸۳ دیده از جهان فروبست؛ اما اثرگذاری او بر جریان شعر معاصر فارسی، هنوز ادامه دارد و شخصیت‌های ادبی بسیاری از سبک و سیاق شعرسرایی او تقلید و تتبع می‌کنند. «تأثیری که او [منزوی] بر غزل نو معاصر گذاشته، تأثیر غریبی است... منزوی از شاعرانی است که از همان نگاه نخست خود به شعر، شعری درخشان در حوزهٔ غزل خلق می‌کند و خواننده‌اش را به شگفت‌زدگی غیرقابل وصفی دچار می‌سازد» (کاخی، ۱۳۹۰: ۹۱).

یکی از بن‌مایه‌های اصلی در شعر منزوی، مفهوم عشق بوده است. «از عشق گفتن و نوشتن و سرودن، اوج هنر منزوی است» (فولادوند، ۱۳۹۰: ۱۹٦). او در غزل‌های خود بارها از روابط عاشقانهٔ میان دلدار و دلداده سخن گفته و در اثنای کلام خود، ابعاد مثبت و منفی

این پدیده را بازگو کرده است. عشق در نگاه منزوی، پدیده‌ای رشددهنده و تعالی‌بخش بوده است؛ بنابراین، منزوی زمانی که به تبیین و توصیف پیوندهای عاشقانه می‌پردازد، صرفاً از رابطه‌ای مادی سخن نمی‌گوید، بلکه تکانه‌های اخلاقی و معرفتی عشق را در تقویت عملکرد عاشق و معشوق در زندگی بازگو می‌کند. هدف و مسئلهٔ اصلی تحقیق حاضر، بررسی کارکردهای تعلیمی و اخلاقی مفهوم صمیمیت در غزلیات عاشقانهٔ حسین منزوی است. در واقع، بر آنیم تا با نظرداشت بُعد صمیمیت در نظریهٔ مثلث عشق، نشان دهیم که پدیدهٔ عشق در غزل‌های منزوی غیر از کارکردهای عاطفی و احساسی، تأثیرات اخلاقی متنوعی دارد و در تکامل بخشیدن به شخصیت عاشق و معشوق، اثرگذار است. سؤالات تحقیق حاضر عبارت است از: الف) کاربست نظریهٔ مثلث عشق چه تأثیری در بازنمایی پیوند میان عشق و اخلاق در غزلیات منزوی دارد؟ ب) تشریح مؤلفهٔ صمیمیت براساس نظریهٔ استرنبرگ در شعر منزوی چه وجهی از لایه‌های فکری او را آشکار می‌کند؟

۱ـ۲. روش تحقیق

این تحقیق با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی‌تحلیلی تدوین شده است. ساختار کلی مقاله به این صورت است که ابتدا توضیحاتی در ارتباط با مفهوم عشق و نظریهٔ مثلث عشق از رابرت استرنبرگ ارائه می‌شود و در ادامه، آن بخش از غزل‌های حسین منزوی که بُعد صمیمیت در آن‌ها برجسته و قابل انطباق با نظریهٔ استرنبرگ هستند، بازنمایی و تبیین می گردد. جامعهٔ آماری تحقیق حاضر، غزلیات منزوی است.

۱ـ۳. پیشینهٔ تحقیق

در ارتباط با بررسی کارکرد اخلاقی و تعلیمی مفهوم عشق در غزل‌های منزوی براساس نظریهٔ استرنبرگ تاکنون هیچ پژوهشی انجام نشده است؛ بنابراین، مقالهٔ حاضر برای نخستین بار به این خلأ پژوهشی می‌پردازد. بااین‌حال، در چند اثر تحقیقی، عاشقانه‌های منزوی بررسی شده است که در ادامه به مهم‌ترین دستاوردهای آن اشاره می‌شود. هادی‌لو و همکاران (۱۴۰۰) در مقاله‌ای فردیّت عشق در غزلیات منزوی را بررسی کرده‌اند. نویسندگان این مقاله در پی باز نمودن ابعاد و آفاق عشق‌ورزی در غزلیات حسین منزوی از منظر فردیّت عشق

هستند و به این نتیجه رسیده‌اند که در پرتو تغییر و تکامل ساختارهای فکری و فرهنگی و نیز تحول در نظام زیبایی‌شناختی شعر معاصر، فردیّت در جایگاه درخور تأملی قرار گرفته است. شفیقی و لقمان‌نیا (۱۳۹٤) نیز در مقاله‌ای به بررسی اخلاق اجتماعی در شعر حسین منزوی پرداخته‌اند. از نگاه نویسندگان این مقاله، عشق، وفاداری، تواضع، عدالت‌طلبی، آزادی‌خواهی، ظلم‌ستیزی، شجاعت، صداقت، صبر و شکیبایی، دوستی و مهربانی و ایثار و ازخودگذشتگی ازجمله مؤلفه‌هایی است که نمود بارزی در اشعار منزوی دارد و در این میان عشق و آزادی خواهی و ظلم‌ستیزی سهم بیشتری در کلام او دارند. کلاهچیان و میرزایی (۱۳۹۳) در مقاله‌ای به کارکرد عاطفهٔ حسرت در محتوا و فرم غزل منزوی پرداخته‌اند. از دید نویسنده‌ها، پرکاربردترین انگیزه‌ها و زمینه‌هایی که باعث پیدایی عاطفه در شعر منزوی شده‌اند، عبارت‌اند از: جدایی از معشوق، اندوه از دست دادن برادر، گله از سرنوشت و اطرافیان. غیبی و موسوی (۱۳۹۲) در مقاله‌ای به عاشقانه‌های منزوی پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که شاعر با بهره‌گیری از مفهوم عشق، لطیف‌ترین و زلال‌ترین اندیشه‌های خود را به نمایش می‌گذارد و متعالی‌ترین مفاهیم انسانی را از رهگذر عاشقانه‌های خود شرح می‌دهد.

۱ـ٤. مبانی نظری تحقیق

۱ـ٤ـ۱. مفهوم و انواع عشق

عشق: این مفهوم را باید پدیده‌ای انسانی دانست که تعریف و اجماع نظر دقیقی دربارهٔ آن، میان سراینده‌ها، نمایشنامه‌نویس‌ها، فلاسفه، متکلمان و عالمان وجود ندارد (Hill, 2009: 15). بااین‌حال، آنچه قطعی به نظر می‌رسد این است که ریشهٔ زن و مرد در آب حیات عشق جان می‌گیرد و یگانگی میان تن و روان به‌واسطهٔ خویشکاری عشق نمود پیدا می‌کند (ستاری، ۱۳۸۱: ۲۷۱)؛ بنابراین، عشق با خلقت آدمی و تداوم مانایی وی ارتباط دارد و مقوله‌ای فرعی به حساب نمی‌آید. نوع بشر با هدف افزایش و ارتقای حیات این‌جهانی خود، نیازمند بارقه های شکوفاآفرین عاشقانه است. عشق را باید به‌مثابهٔ سپری دانست که عاشق را از قرار گرفتن در معرض خطرهای بسیاری دور کرده و از تباهی، پاسداری می‌کند. «عشق راستین، روان و خرد را از عقیمی نجات داده و موجب فهم و درک حیات جاودانی می‌شود که همانا دست یافتن به شناخت جمال راستین و نیکی مطلق و زندگی معنوی است. زمانی آدمی به

کمال برتر دست می‌یابد که به حقیقت رسیده و به دیدار جمال وی رهنمون می‌گردد» (معین، ۱۳۸۹: ٤٠١ ذیل مفهوم عشق). این برداشت از عشق، آن را به ساحت شناختی و اخلاقی تقسیم می‌کند. این درحالی است که باید برای پدیدهٔ عشق ابعاد این‌جهانی و انسانی را هم در نظر گرفت. عشقی که در پیوند میان مرد و زن شکل می‌گیرد و سویه‌های زمینی دارد. از دید بسیاری از صاحب‌نظران، عشق زمینی زمینه‌ساز عشق راستین است. در واقع، آدمی با شناختی که از عشق مادی به دست می‌آورد، درک مطلوب‌تری از عشق حقیقی را تجربه می‌کند. درهرصورت، چه عشق را در ابعاد زمینی آن خلاصه کنیم و چه بر جنبه‌های معنوی آن تکیه کنیم، تغییری در اثرگذاری‌های اخلاقی و رفتاری آن ایجاد نمی‌شود. در واقع، عشق همواره زمینه‌های رشد و صعود شخصیتی و معرفتی طرفین رابطه را فراهم می‌آورد.

۱ـ٤ـ۲. نظریهٔ مثلث عشق از رابرت استرنبرگ

استرنبرگ، روان‌شناس شناخت‌گرای آمریکایی، در سال ۱۹۷۸ میلادی نظریه‌ای ارائه داده که براساس آن، عشق به‌صورت یک مثلث تصور شده است. «استرنبرگ [پیش از این] نام خود را به‌عنوان یکی از شاخص‌ترین نظریه‌پردازان و پژوهشگران در حوزهٔ هوش انسانی ثبت نمود، ولی در سنوات گذشته بررسی‌های قابل توجهی درزمینهٔ پدیدهٔ عشق انجام داده است؛ چراکه مقوله‌ای فریب‌دهنده محسوب می‌شود و در حیات نوع بشر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است» (Trotter, 1985: 46). از دید استرنبرگ، «انسان بدون پیوند ژرف عاشقانه، مانند قایق شکسته‌ای است که پیوسته در معرض موج‌های طوفان‌خیز قرار می‌گیرد و هرگز نمی‌توان ثبات و سکونی برای آن متصور بود» (استرنبرگ، ۱۳۸۱: ۱۵۰). استرنبرگ عقیده دارد که عشق حقیقی و مطلوب دارای سه ضلع «صمیمیت»، «شور و شهوت» و «تعهد» است. او نظریهٔ خود را مثلث عشق نامیده است. نکته‌ای که باید در نظر داشت این است که سه رکن نظریهٔ استرنبرگ، صرفاً به‌صورت مجزا در فرایند عشق‌ورزی ظاهر نمی‌شوند، بلکه ممکن است دو یا سه رکن در هم ترکیب شوند و عاشقانه‌ای را شکل دهند. درهم آمیختن هریک از ارکان، بازخوردهای گوناگونی را پدید می‌آورد.

تحلیل و واکاوی نظریهٔ مثلث عشق استرنبرگ بیان می‌دارد که احساسات نوع بشر به‌اندازهٔ توانایی فیزیکی او دارای اهمیت است و قابل چشم‌پوشی نیست. قدرت جسمانی عامل و

ابزاری برای نشان دادن عواطف نیرومند است» (Hill, 2009: 71-72). ازاین‌رو، در جریان عشق‌ورزی، آمیزه‌ای از جسم و جان توانمند نمود دارد. دربارهٔ ابعاد مختلف ارکان سه‌گانهٔ عشق آمده است:

۲. صمیمیت (Intimacy): این شاخصه بازنمایندهٔ صریح‌ترین عواطف، وابستگی و تداوم در پیوندهای دوستانه است. در گسترهٔ صمیمیت، عواطفی پدیدار می‌شود که به‌مثابهٔ نزدیکی پیوندی دوستانه است (استرنبرگ، ۱۳۸۸: ۱۱۹). از دید رابرت استرنبرگ، ده مؤلفه در ارتباط با صمیمیت، مصداق پیدا می‌کند: «تمایل به رشد رفاه دلدار؛ تجربهٔ شادمانی در کنار دلدار؛ احترام زیاد برای دلدار؛ توانایی تکیه کردن به دلدار در مواقع احساس نیاز؛ درک دوسویهٔ طرفین در رابطه؛ به اشتراک گذاشتن خویش و مایملک دارایی دو طرف عشق؛ به دست آوردن پشتیبانی‌های عاطفه‌بنیاد از دلدار؛ بخشیدن پشتیبانی عاطفی و هیجانی به دلدار؛ پیوندهای صمیمانهٔ دو طرف؛ ارزش نهادن به همدیگر در سراسر زندگی» (Sternberg, 1986: 134).

۲. شور، هیجان و شهوت (Passion): در این شاخصه به بخش‌های هیجان‌انگیز پیوندی عاشقانه پرداخته می‌شود. این بخش‌ها شامل این موارد است: کشش فیزیکی، جاذبهٔ جنسی و عواطف عاشقانه در یک ارتباط. بر این اساس، شور و شهوت را باید نمود دیگری از پیوندی دوستانه به شمار آورد که زمینه‌ساز تجربهٔ اشتیاق در رابطه می‌شود (استرنبرگ، ۱۳۸۸: ۱۱۹). اگر بنیاد یک رابطهٔ عاشقانه براساس شور و هیجان و شهوت باشد، به همان سرعت و شدت که برمی‌آید، به همان سرعت و شدت، کم‌رنگ می‌شود و از بین می‌رود. به این دلیل است که عشق‌هایی ازاین‌دست، ابلهانه نامیده می‌شود (همان: ۱۲٤). در رشد این ضلع از عشق، جذابیت‌های فیزیکی طرفین رابطه اهمیت دارد. در ابتدا این جذابیت‌ها در اوج قرار دارد؛ ازاین‌رو، شور و هیجان هم، قابل توجه است. پس از مدتی که جذابیت‌های جسمی، کم‌رنگ می‌شود، آتش شور و هیجان هم فروکش می‌کند.

۳. تصمیم و تعهد (Decision/ Commitment): در این شاخصه از مدت و شمار یک رابطه صحبت شده است. به این معنا که تصمیم گرفته می‌شود در بازهٔ زمانی طولانی، مدتی با یک فرد سپری گردد و تعهداتی نسبت به این عشق رعایت شود. این تعهدات باعث می‌شود

پایه‌های این عشق دوسویه حفظ گردد. پایبند بودن به این روابط، افزون بر اینکه زمینه‌ساز آگاهی طرفین می‌شود، بسترهای لازم را برای خودشناسی عمیق از ویژگی‌های خود فراهم می‌آورد (Sternberg, 1986: 130)؛ بنابراین، نمود تعهد در یک رابطهٔ عاشقانه برای هر دو طرف دستاورد مثبتی دارد و به‌صورت بالقوه کمال‌افزاست. نکتهٔ جالب در نظریهٔ استرنبرگ این است که او تنها به عشق در معنا و مفهوم زمینی آن توجه نکرده و عشق را از دید معرفتی نیز، مورد نقد و واکاوی قرار داده است. او عشق‌ورزی را فرایندی چندوجهی می‌داند که بودن یا فقدان رکن‌های سه‌گانهٔ مذکور، تأثیرات گوناگونی بر طرفین رابطه می‌گذارد.

نمودار ۱. اضلاع مثلث عشق در نظریهٔ استرنبرگ

۲. بحث و بررسی

منزوی باور دارد که عشق صرفاً در ابراز علاقه و ارادت به دیگری خلاصه نمی‌شود و ابعاد گسترده‌تری دارد. عشق در نگاه او شامل علاقه‌مندی به زادگاه، خداوند، همنوعان و... است و این بدان معناست که مفاهیم در شعر او جنبه‌ای فردی ندارند و به‌صورت گروهی، مورد نظر قرار می‌گیرند. منزوی و شاعرانی چون او همواره سعی کرده‌اند از بطن و متن جامعه فاصله نگیرند. «منزوی در غزل، مفاهیم گوناگون عشق: عشق به انسان، عشق الهی و عشق به وطن و ... را به هم می‌آمیزد و به یگانگی این مفهوم می‌رسد. ازسوی دیگر، با آوردن صفات سلبی و ایجابی که نه مجزا، بلکه با هنرمندی به‌هم‌آمیخته شده‌اند، تصویری از اندیشهٔ عاشقانهٔ خود به دست می‌دهد» (بهرام‌پرور، ۱۳۹۰: ۱٦۲)؛ بنابراین، عشق را باید در کلام او، عنصر و مفهومی محوری به شمار آورد. زمانی که ضلع صمیمیت در گفتمان عاشقانهٔ غزل‌های منزوی مورد نظر می‌گیرد، کیفیت فراگیر نگاه او آشکار می‌شود، به‌طوری‌که برداشت مخاطب از منظور شاعر از پرداختن به عشق، تاحدی متفاوت می‌گردد. منزوی هم به‌صراحت اعلام کرده

است که قصد دارد در غزلیات خود نگاهی تازه نسبت به عشق مطرح کند و طرح و سیاقی جدید دراندازد:

دیگر برای دم زدن از عشق باید زبانی دیگر اندیشید
باید کلام دیگری پرداخت باید بیان دیگری اندیشید
تا کی همان عذرا و وامق‌ها؟ آن خسته‌ها، آن کهنه عاشق‌ها
باید برای این بیابان نیز، دیوانگانی دیگر اندیشید
تا چند شیرین داستان باشد؟ افسونگری نامهربان باشد
باید برای دل شکستن نیز، نامهربانی دیگر اندیشید
پروانه را با خویش بگذاریم، خسته است، از او دست برداریم
دیگر خوراک شعله را باید آتش به جانی دیگر اندیشید
هرکس حریف عشق‌خوانی نیست با هر مغنی این اغانی نیست
باید برای اوج این اجرا آوازه‌خوانی دیگر اندیشید
(منزوی، ۱۳۸۲: ۱۸۸)

بنابراین، بدیهی است که کارکرد اخلاقی در عاشقانه‌های منزوی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار باشد. در ادامه با عنایت به مؤلفه‌های مطرح‌شده در نظریهٔ مثلث عشق در ارتباط با بُعد صمیمیت، کارکردهای تعلیمی مفهوم عشق در غزلیات منزوی بررسی می‌شود.

۲ـ۱. حمایت احساسی و هیجانی از یکدیگر

یکی از کارکردهای اخلاقی عشق در شعرهای منزوی حمایت‌های بی‌دریغ عاشق از معشوق است. بر این اساس، عاشق خود را نزد معشوق به‌مثابهٔ خاک می‌شمارد و خطاب به او فروتنانه اظهار می‌دارد که همواره ادای احترام خواهد کرد. کاربرد واژهٔ «سجده» که بار معنایی دینی و اخلاقی دارد، نشان‌دهندهٔ طرز فکر عاشق در ارتباط با دلدار است. در بیت دوم، عاشق همهٔ شور و هیجان درونی خود را ناشی از حضور معشوق می‌داند و چنین بیان می‌کند که درک عشق او ازطریق احساسات، امکان‌پذیر است و زبان از گفتن آن، ناتوان است. در بیت سوم، عاشق وجود و هستی خود را به وجود معشوق وابسته می‌داند و بدون او برای خودش

هیچ حیات و هویتی قائل نیست؛ ازاین‌رو، هر شب خیال معشوق را در سر می‌پروراند و با این خیال، زندگی خود را پیش می‌برد. در واقع، عاشق معتقد است که به‌واسطهٔ این پشتیبانی های عاطفی ازسوی معشوق، زندگی خود را سامان بخشیده است.

در پیش تو، خاکم آن‌چنان کز شور — یک عمر به سجدهٔ تو می‌پایم
(منزوی، ۱۳۸۲: ۷۵۲)

شوقت نهاده قول و غزل بر زبان من — حس کردنی است قصهٔ عشقم نه گفتنی
(همان: ۸۳۰)

مرا از تو رهایی نیست تا در پرده‌های جان — شباشب با خیالم طرح چشمان تو می‌ریزم
(همان: ۷۲۲)

از دید منزوی، معشوق، بی‌نهایت است؛ ازاین‌رو، همواره از اقتدای به او فیض می‌برد. کیفیت بالای عشق که از جانب معشوق صادر می‌شود، زمینه‌های صمیمیت را در عاشق ایجاد می‌کند و دلداده را وامی‌دارد تا آشکارا اعلام کند که هرگز از این عشق روی نمی‌گرداند و پایبند خواهد بود. در واقع، شاهد نوعی پشتیبانی دوسویه در فرایند عشق‌ورزی هستیم. ازطرفی، معشوق با وجود گران‌سنگ خویش، بسترهای لازم را برای صعود معنوی عاشق فراهم می‌کند و ازطرف دیگر، دلداده متعهد می‌شود که هرگز چنین دلداری را ترک نگوید. این پیوند دوسویهٔ اخلاق‌بنیاد، همان موهبت صمیمیت است که استرنبرگ در جریان عشق ورزی به آن اشاره می‌کند.

تو بی‌نهایت سرشاری و ز سِیر تو من — نه سیر می‌شوم ای کوچه‌باغ عطرآمیز!
شکسته‌ام ز پس خود تمام پل‌ها را — من از تو بازنمی‌گردم ای دیار عزیز
(همان: ٦٢٠)

۲ـ۲. تجربهٔ خوشحالی در کنار معشوق

زمانی که پیوندی دوسویه میان عاشق و معشوق برقرار باشد، هر دو اظهار خشنودی می‌کنند و تمایل مضاعفی برای تداوم بخشیدن به این پیوند نشان می‌دهند. در نظریهٔ استرنبرگ، ازجمله کارکردهای عشق مطلوب، احساس تجربهٔ خوشحالی در کنار معشوق است (Sternberg, 1986: 134). در غزل‌های منزوی هم، حال‌وهوای روحی عاشق در کنار

معشوق، مطلوب تشریح شده است. «عشق منزوی جوان ازنظر انگیزشی، بصری و سمعی است، یعنی با دیدن زیبایی چشمان افسونگر معشوق و شنیدن شکرخند بهارینش، سرشار از شورونشاط می‌شود... منزوی جوان تحت‌تأثیر علاقه به معشوق، در خود به آرامشی می‌رسد که می‌توان از آن به عمیق شدن روابط عاطفی تعبیر کرد» (کاظمی، ۱۳۸۸: ۷۳). این حس شاعر در اشعار او هم نمودار شده است. او از زنی سخن می‌گوید که به‌مثابهٔ غزل‌های عاشقانه، نکو و دل‌انگیز بوده و او را از قید زمان و مکان بیرون آورده است. شاعر از معشوقی سخن می‌گوید که با آمدنش، وجود او را جانی دیگر بخشیده و نفس‌های محبوس وی را آزاد کرده است.

زن جوان، غزلی با ردیف آمد بود — که بر صحیفهٔ تقدیر من مسوّد بود
زنی که مثل غزل‌های عاشقانهٔ من — به حُسن مطلع و حسن طلب زبانزد بود
مرا ز قید زمان و مکان مقید بود — اگرچه خود به زمان و مکان مقید بود...
زنی که آمدنش مثل «آ»ی آمدنش — رهایی نفس از حبس‌های ممتد بود
(منزوی، ۱۳۸۲: ۱۱۹)

منزوی باور دارد که عشق باکیفیت، شادی را در وجود عاشق متبلور می‌سازد. او خود را به‌مثابهٔ باغ خزان‌زده‌ای توصیف می‌کند که در فترت و خموشی و فسردگی گرفتار شده بود و با دیدن معشوق، باغ‌های گل وجود او شکوفا شده و زندگی جدیدی را تجربه کرده است. عاشق از شوق و شادمانی خود در فصل سوگ و مرگ سخن می‌گوید و ریشهٔ این حال خوب را معشوق می‌داند.

آه ای همیشه گل! که به سرخی در این خزان — گل کرده‌ای به باغچهٔ بازوان من
در فترت و ملال و سکوتی که داشتم — عشق تو طرفهٔ حادثهٔ ناگهان من
ای در فصول مرثیه و سوگ، بازهم — شوقت نهاده قول و غزل بر زبان من
(همان: ۷۶۰)

منزوی در توصیف اثرگذاری معشوق بر خودش چنین می‌گوید که با دیدن او، همهٔ وجودش به چشم بدل گردیده و مشغول تماشای زیبایی شده است. «معشوق در نگاه و اندیشهٔ عاشق، نمونهٔ برتر زیبایی است... نزد عاشق، هرچیزی در جهان، بدل و جایگزینی

دارد به غیر از معشوق» (آقاحسینی و باقرزاده، ۱۳۹۱: ۱٦). بر این پایه، عاشق، یار خود را عین زیبایی می‌داند و زیبایی جهان خود را در وجود چنین یاری خلاصه می‌کند. در شعر دوم، او خنده‌های معشوق را شبیه چراغی می‌داند که تاریکی‌ها را به روشنایی تبدیل می‌کند. به عبارت دیگر، این تاریکی نمادی از ناآگاهی و دشواری و روشنایی، نمودی از هدایت و سعادت است. بنابراین، بودن در کنار چنین معشوقی زمینه‌ساز رسیدن به تعالی شخصیتی و درنهایت، سرور و بهجت درونی می‌شود.

به دیدن تو همه ذره‌های من شد چشم — و چشم‌ها همه سر تا به پا تماشا شد
تمام منظره پوشیده از تو شد یعنی — جهان به یمن حضورت دوباره زیبا شد
(منزوی، ۱۳۸۲: ۱۹٤)

گل از پیراهنت چینم که زلف شب بیارایم — چراغ از خنده‌ات گیرم که راه صبح بگشایم
(همان: ۷۰۹)

۲ـ۳. احترام بسیار برای معشوق و ارج نهادن به او

عاشق به معشوق احترام می‌گذارد و برای او حرمت قائل است. در نظریهٔ استرنبرگ، این ویژگی ذیل مؤلفهٔ، صمیمیت آمده است (Sternberg, 1986: 134). منزوی معشوق را با استفاده از ضمیر جمع خطاب قرار می‌دهد و این نوع بیان، نشان‌دهندهٔ احترام ویژه‌ای است که نسبت به یار دل‌انگیزش دارد. او از دید عاطفی و شخصیتی به‌شدت به معشوق خود وابسته است و گریه و ناراحتی او را گریه و ناراحتی خویش می‌داند. در ادامه، او این فرد را به‌مثابهٔ خواهران خود می‌داند که این رویکرد عاشقانه از هم‌خانواده بودن عاشق و معشوق حکایت دارد.

چشمان تو که از هیجان گریه می‌کنند — در من هزار چشم نهان، گریه می‌کنند...
بانوی من چگونه تسلایتان دهم؟ — چون چشم‌های باورتان، گریه می‌کنند...
وقتی تو گریه می‌کنی ای دوست، در دلم — انگار ابرهای جهان گریه می‌کنند
انگار با تو بار دگر، خواهران من — در ماتم برادرشان گریه می‌کنند
(منزوی، ۱۳۸۲: ۱۷۱)

در نگاه منزوی، معشوق جنبه‌ای فراجسمی دارد؛ به این معنی که او زیبایی‌های دلدار خود را صرفاً در جسم او خلاصه نمی‌کند و برای تبیین هرچه بهتر دیدگاه خود، عناصر طبیعت را به خدمت می‌گیرد تا بر گسترهٔ درک مخاطب خود بیفزاید. «منزوی جاذبهٔ معشوق را به جذبهٔ عناصر جاری طبیعت، متصل می‌داند و عشق را در پیوند متعالی‌تری می‌یابد... اینجا عشق با نبض دیگری می‌زند. نبض این عشق با روحی جاودان در کل هستی می‌تپد» (کاظمی، ۱۳۸۸: ۷۲)؛ بنابراین، عشق در نگاه شاعر، جنبه‌ای چندبُعدی پیدا می‌کند. او خود را ماهی و عاشق را آب می‌داند و در ادامه، خود را گیاه و معشوق را خاک می‌شمارد. این تشبیهات نشان می‌دهد که وجود معشوق برای عاشق، امری ضروری و حیاتی است و وجود او با وجود معشوق گره خورده است؛ درنتیجه، حرمت بسیاری برای دلدار خود قائل است و او را جان خود توصیف می‌کند. در شعر دوم، به معشوق جنبهٔ قدسی داده شده که جاودان است. در واقع، معشوق همچون چشمه‌ای جادویی است که نوشیدن از آن، ماندگاری عاشق را تضمین می‌کند. تقدس‌بخشی به معشوق نشان از حرمت‌افزایی او نزد دلداده دارد.

من ماهیم تو آب، تو خاکی و من گیاه　　یعنی همه به جان تو بسته است جان من

(منزوی، ۱۳۸۲: ۷۷۳)

تو آن مقدس بی‌مرگی آن همیشه که تن　　درون چشمهٔ جادوی ماندگاران شست

تو آن کلام که از دفتر همیشهٔ من　　تو را نخواهد باران روزگاران شست

(همان: ۹٤)

منزوی به معشوقه‌اش ابراز علاقه می‌کند و بیان می‌دارد که باور او، حرمت نهادن به دلدار است. نمود این رفتار، هم در اندیشه و هم در کلام او کاملاً هویداست. شاعر در بیت دوم بیان می‌دارد که اگرچه معشوق سرشار از پیچیدگی‌هاست و رازآلود به نظر می‌رسد، مقام و جایگاهی ورای زمینیان دارد و متعلق به دنیایی دیگر است. در واقع، شاعر با این توصیف، جنبه‌ای قدسی به یار خود می‌بخشد.

آری! تو را دوست دارم وگر این سخن باور نیست　　اینک نگاه ستایشگرم از زبانم رساتر!

(همان: ۱۷٦)

تلاقی بشکوهِ مه و معمایی　　تراکم همهٔ رازهای دنیایی

بـه هـیچ سلسـلهٔ خاکیـان نمـی‌مـانی تـو از کـدامین دنیـای تـازه مـی‌آیـی؟
(همان: ۱۹٤)

پیوند زدن معشوق با شخصیت‌های اسطوره‌ای یکی از شگردهای منزوی برای نشـان دادن صمیمیت میان عاشق و معشوق است. بر ایـن پایـه، او شخصـیت لیلـی را از دل اسـطوره‌هـا فرامی‌خواند و به صورت غیرمستقیم، زمینه‌های لازم را برای شـباهت‌انگـاری معشـوقه‌اش بـا لیلی فراهم می‌کند. در واقع، او ازطریق این مشابهت‌سازی سعی دارد قدر و قیمت دلدار خـود را افزایش دهد. او در ادامه، معشوقه را با صفت «مقاوم بودن» می‌ستاید و بیان می‌دارد کـه یـار او عامل اصلی شکوفایی اخلاقیِ اطرافیانش است. در شعر دوم، عاشق بـا نگـاهی آمیختـه بـه اغراق، یار خود را وصف می‌کند؛ ازجمله اینکه مفهوم زیبایی را در برابر چهـرهٔ معشـوقه، بـی ارزش می‌داند یا دلدارش را هدف غایی آفرینش می‌شمارد. همچنین، خورشید با همهٔ بزرگـی و زندگی‌بخشی در مقابل این یار، محقر و کوچک به نظر می‌رسد. شاعر بـا هـدف بـالا بـردن مقام دلدار خود، بسیاری از مفاهیم پذیرفته‌شده را دگرگون کرده و برداشتی جدیـد از آن ارائـه داده است. گویا شاعر تمامی مفاهیم را بـرای توصـیف معشـوقه، بـازتعریف کـرده و او را در مرکز توجهات قرار داده است.

ای برگذشـــته ز ملمـــوس، ای داســـتانی ارث اســـــاطیریِ لیلـــــیِ باســـــتانی
تـو جذبـهٔ اسـتقامت، تـو شـور رسـیدن که رودها را بـه دریـا شـدن مـی‌کشـانی
(همان: ۲٤۱)

زیبایی از جمـال تـو، بُعـد محقـری‌سـت ناز از کرشـمهٔ تـو، نمـود مصـغری‌سـت
منظـــور آفـــرینش و مقصـــود خلقتـــی غیر از تو هرچه هست، وجود مکرری‌ست
هـان اخگـری حقیـر ز خورشـید، آه نـه! خورشید اعظم از تن خاکیت، اخگری‌ست
(همان: ۱۱۹)

۲ـ٤. تکیه بر معشوق هنگام نیازمندی

در نظریهٔ استرنبرگ، یکی از نشانه‌های صمیمیت در عشق این است کـه عاشـق مـی‌توانـد در زمان بروز بحران و مشکلات بر معشوق خود تکیه کنـد (Sternberg, 1986: 134). در واقـع، عشق برخوردار از صمیمیت به‌گونه‌ای است که زمینـه‌هـای حمایـت از همـدیگر را در زمـان دشواری‌ها ایجاد می‌کند.

در شعر منزوی هم به این وجه از عشق اشاره شده است. از دید شاعر، «عشق، گره گشاست، نه گره‌افکن... عشق حتی هزار گرهی را که غم بودونبود به دلمان می‌اندازد، می گشاید» (بهرام‌پرور، ۱۳۹۰: ١٦٤). بر این پایه، عاشق خواهان نوازش‌های دستان مهربان معشوق است و باور دارد که باید با نادیده گرفتن گذشته، به ساختن آینده امیدوار باشند. عاشق با توصیف ویژگی‌های ظاهری معشوق، دستان، لبان و چشم‌های او را پر از رازهای شکوفایی و بالندگی می‌داند و لحظهٔ دیدار را رؤیایی و دل‌انگیز می‌شمارد؛ بنابراین، آنچه باعث ساخته شدن آیندهٔ عاشق می‌شود، نزدیک بودن به معشوق است. در شعر دوم، عاشق خود را وابسته به معشوق می‌داند و باور دارد که امکان فراموش کردن او برایش وجود ندارد. اگرچه دلدار در نگاه دلداده، بی‌نیاز است، عاشق که از غریبی و تنهایی خود رنج می‌برد و در عذاب است، از معشوق می‌خواهد که به او روی خوش نشان دهد و دستگیرش باشد. در واقع، او خود را در پناه معشوق، ایمن و مصون از گزند غربت می‌داند.

دیروزمان را با غروری پوچ گشتیم — امروز هم زآن‌سان، ولی آینده ما راست
دور از نوازش‌های دست مهربانت — دستان من در انزوای خویش، تنهاست
بگذار دستم راز دستت را بداند — بی‌هیچ پروایی که دست عشق با ماست
لبت، صریح‌ترین آیهٔ شکوفایی است — و چشم‌هایت شعر سیاه گویایی است
چه چیز داری با خویشتن که دیدارت — چو قله‌های مه‌آلود، محو و رؤیایی است
تو از معابد مشرق‌زمین عظیم‌تری — کنون شکوه تو و بهت من، تماشایی است

(منزوی، ۱۳۸۲: ۲۹)

نمی‌شود به فراموشیت سپرد و گذشت — چنین که یاد تو زودآشنا و هرجایی است
پس، از بلندترین اوج بی‌نیازی خود — که چون غریبی من، مبهم و معمایی است
پناه غربت غمگین دست‌هایی باش — که دردناک‌ترین ساقه‌های تنهایی است

(همان: ۳۰)

در توصیف منزوی از عشق و روابط میان دلدار و دلداده، صمیمیت در جریان است؛ ازاین‌رو، «عشق به او (منزوی / عاشق) این جسارت را می‌دهد که نیازهایش را با معشوق در میان بگذارد، اما این نیاز، از جنس نیاز به نوازش‌های مادر ازلی و مادینهٔ هستی است»

(کاظمی، ۱۳۸۸: ۷٤). عاشق بیان می‌دارد که گرهی در کار او به وجود آمده و آن گره، غربت و حس بیگانگی است؛ ازاین‌رو، نیازمند دستان چابک کسی است که بر سر او کشیده شود و از این شرایط بیرون آید. عاشق درخواست امداد از معشوق می‌کند و او را برطرف‌کنندهٔ احساسات منفی خود می‌داند. در بیت دوم، عاشق به سختی‌های خود در نبود یار اشاره می کند و خواهان حضور او می‌شود. منزوی به‌صورت ضمنی اعلام می‌دارد که عشق پویا همواره درحال سود رساندن به طرفین رابطه است و ازطرف دیگر، مفهوم تعلیمی و اخلاقیِ کمک کردن به همدیگر در زمان بروز بحران‌های عاطفی و... را یادآور می‌شود.

گره به کار من افتاده‌ست از غم غربت　　کجاست چابکی دست‌های عقده‌گشایت؟

(منزوی، ۱۳۸۲: ٤۲)

محبوب من بعد از تو گیجم بیقرارم خالیم منگم

بر داربستی از چه خواهد شد؟ چه خواهم کرد؟ آونگم

(همان: ٦۹۲)

منزوی خطاب به معشوقه بیان می‌دارد که در صورت نامهربانی‌های یار، همواره تنها خواهد بود. او از این طریق، وابستگی عاطفی خود را به معشوق نشان می‌دهد. او برای رسیدن به رشد و صعود، نیازمند حمایت‌های معشوق است و این را صریح به وی می‌گوید. در ساختار فکری عاشق، زیستن بدون عشق، کاملاً بیهوده و در معنی نیستی است. عاشق در دشواری‌های زندگی، همواره نیازمند دلالت‌ها و راهگشایی‌های معشوق است و بدون او در این مسیر صعب، هلاک خواهد شد؛ بنابراین، حیات و ممات او به حضور معشوق گره خورده است.

دور از نوازش‌های دست مهربانت　　دستان من در انزوای خویش تنهاست

(همان: ۸۷)

نیازمند توام تا دوباره برخیزم　　الا که با تن خسته توان می‌آموزی

(همان: ۹۲)

بی‌عشق زیستن را جز نیستی چه نام است؟　　یعنی اگر نباشی کار دلم تمام است

(همان: ۲۰۱)

شب است و ره گم کرده‌ام در کولاک زمستانی　　مرا به خود دلالت کن، ای خانهٔ چراغانی!

(همان: ۸۵)

۲ـ۵. افزایش روحیهٔ ایثارگری و بذل مال برای همدیگر

از دید استرنبرگ، وقتی بُعد صمیمیت در رابطهٔ عاشقانه قوی باشد، افزایش روحیهٔ فداکاری در طرفین افزایش پیدا می‌کند و آن‌ها از بذل مال و جان برای همدیگر دریغ نمی‌ورزند (Sternberg, 1986: 134). این ویژگی عاشقانه در غزل‌های منزوی هم دیده می‌شود. در شعر اول، عاشق اظهار می‌دارد که چه از حمایت‌های معشوق در مسیر صعب عاشقی برخوردار باشد یا نباشد، در جانبازی در راه او فروگذار نمی‌کند و جانش را تقدیم او خواهد کرد. در واقع، عاشق در کمال خاکساری، از ماندن بر سر عهد و پیمان عاشقانه‌اش سخن می‌گوید. در شعر دوم، عاشق به‌صراحت بیان می‌دارد که ماندن در پیوند عاشقانه برای او به‌مثابهٔ نوشیدن شوکران است؛ یعنی با سختی‌های بسیاری همراه است و منجر به مرگ او خواهد شد، ولی خودخواسته وارد این ورطه و وادی شده و تمایلی به عقب‌نشینی از عشق‌ورزی‌های خود ندارد. به بیان دیگر، او آمادهٔ جان‌فشانی در راه دوست است و از عواقب این کار هیچ هراسی در دل ندارد. زمانی عاشق به این میزان از خلوص نیت و مهرورزی می‌رسد که عنصر صمیمیت به‌عنوان یکی از اضلاع عشق‌ورزی در وجود او نهادینه شده باشد.

خواهی رها کن اینجا در نیمه‌راه ما را　　من با تو عشقم اما ای جان، علی‌الدوام است

آری تو و صفایت ای جان من فدایت　　کز من به خاک پایت، این آخرین سلام است

(منزوی، ۱۳۸۲: ۳٦)

شوکران است اگر وصل تو خواهم خورد　　خود مرگ است اگر عشق تو، خواهم مرد

من از این ورطهٔ خودخواسته می‌دانم　　عاقبت جان به در ای دوست نخواهم برد

(همان: ۷۳)

۳. نتیجه‌گیری

نتایج تحقیق نشان می‌دهد که حسین منزوی سعی کرده است در آیینهٔ غزلیات، عشق را به گونه‌ای متفاوت و با سویه‌های اخلاقی از نظر بگذراند و با هنجارگریزی‌هایی در لایه‌های فکری و محتوایی، نگاهی جدید را تشریح کند. بررسی تعلیمی و اخلاقی عشق در غزلیات منزوی با رویکرد به نظریهٔ مثلث عشق از رابرت استرنبرگ نشان می‌دهد که بُعد صمیمیت ازجمله ویژگی‌های عشق مورد نظر منزوی به شمار می‌رود. عنصر صمیمیت دارای نمودهای اخلاقی گوناگونی در غزلیات منزوی است که عبارت‌اند از: «حمایت احساسی و هیجانی از یکدیگر؛ تجربهٔ خوشحالی در کنار معشوق؛ احترام بسیار برای معشوق و ارج نهادن به یکدیگر؛ تکیه بر معشوق هنگام نیازمندی‌ها؛ افزایش به روحیهٔ ایثارگری و بذل مال برای همدیگر.» شاعر اگرچه در سطح آغازین به بازنمایی پیوندهای میان عاشق و معشوق پرداخته، در سطح ثانویه سعی کرده است کارکردها و اثرگذاری‌های اخلاق‌بنیاد پدیدهٔ عشق را برای گروه هدف خود (عموم مخاطبان) شرح دهد و بر این نکته تأکید کند که عشق مطلوب آن است که همراه با صمیمیت باشد و آثار رشد و شکوفایی را در طرفین رابطه نمودار سازد. این رویکرد شاعر به عشق بیان می‌دارد که او نگاهی هستی‌شناسانه و اندرزی به عشق دارد و آن را صرفاً در روابط انسانی محدود نمی‌کند. در واقع، عشق در نگاه منزوی فراتر از هیجان های شکل‌گرفته در عاشق و معشوق است و با اخلاقیات پیوندی عمیق و ناگسستنی دارد، به‌طوری‌که عشق زمینیِ صرف در نگاه شاعر، نه‌تنها مایهٔ آرامش و تعالی نیست، بلکه آدمی را به ورطهٔ سقوط و تباهی می‌کشاند.

منابع

۱. آقاحسینی، حسین و باقرزاده، هاشم. (۱۳۹۱). که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی (پندناپذیری عاشق). مجلهٔ **پژوهش‌نامهٔ ادبیات تعلیمی**، ٤(۱۳)، ۱–۳۸.

۲. استرنبرگ، رابرت. (۱۳۸۱). **عشق، داستان است**. ترجمهٔ فرهاد شاملو. تهران: گلشهر.

۳. استرنبرگ، رابرت. (۱۳۸۸). **قصهٔ عشق؛ نگرشی تازه به روابط زن و مرد**. ترجمهٔ علی اصغر بهرامی. چ۳. تهران: جوانهٔ رشد.

٤. بهرام‌پرور، سیامک. (۱۳۹۰). نام من عشق است، آیا می‌شناسیدم؟ **مجموعه‌مقالات از ترانه و تندر؛ زندگی، نقد و تحلیل اشعار حسین منزوی**. به کوشش مهدی فیروزیان‌حاجی. تهران: سخن، ۱۵۵-۱۹٤.

۵. ستاری، جلال. (۱۳۸۱). **حالات عشق مجنون**. تهران: توس.

٦. شریفی، غلامحسین و صادقی، ریحانه. (۱۳۸۸). بازتاب مفاهیم عرفانی و اخلاقی در شعر هوشنگ ابتهاج. مجلهٔ **پژوهش‌نامهٔ ادبیات تعلیمی**، ۱(۲)، ۱۲۹-۱۵٦.

۷. شفیقی، احسان و لقمان‌نیا، صدیقه. (۱۳۹٤). بررسی اخلاق اجتماعی در شعر حسین منزوی. **همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران**.

۸. غیبی، عبدالاحد و موسوی، فاطمه. (۱۳۹۲). مطالعهٔ تطبیقی عاشقانه‌های ابراهیم ناجی و حسین منزوی. مجلهٔ **کاوش‌نامهٔ ادبیات تطبیقی**، ۳(۱۲)، ٦۵-۹٤.

۹. فولادوند، عزت‌الله. (۱۳۹۰). سیر غزل و حسین منزوی. **مجموعه مقالات از ترانه و تندر؛ زندگی، نقد و تحلیل اشعار حسین منزوی**. به کوشش مهدی فیروزیان‌حاجی. تهران: سخن، ۱۹۵-۲۳۲.

۱۰. قدیمی، پیمان. (۱۳۹۰). ماه بلند عشق. **مجموعه مقالات از ترانه و تندر؛ زندگی، نقد و تحلیل اشعار حسین منزوی**. به کوشش مهدی فیروزیان‌حاجی. تهران: سخن، ۳۹۸-٤۰۸.

۱۱. کاخی، مرتضی. (۱۳۹۰). خودساخته‌ای خودسوخته. **مجموعه مقالات از ترانه و تندر؛ زندگی، نقد و تحلیل اشعار حسین منزوی**. به کوشش مهدی فیروزیان‌حاجی. تهران: سخن، ۹۰-۹٤.

۱۲. کاظمی، روح‌الله. (۱۳۸۸). **سیب نقره‌ای ماه؛ نقد غزل‌های حسین منزوی**. تهران: مروارید.

۱۳. کلاهچیان، فاطمه و میرزایی، مهدیه. (۱۳۹۳). کارکرد عاطفهٔ حسرت در محتوا و فرم غزل حسین منزوی. مجلهٔ **پژوهش‌نامهٔ ادب غنایی**، ۱۲(۲۲)، ۲۲۷-۲٤٦.

۱٤. معین، محمد. (۱۳۸۹). **فرهنگ فارسی معین**. تهران: اَدِنا.

۱۵. منزوی، حسین. (۱۳۸۲). **مجموعه اشعار**. تهران: آفرینش و نگاه.

۱۶. هادی‌لو، رضا، حسن‌لـو، حیـدر و تلخـابی، مهـری. (۱۴۰۰). فردیّـت عشـق در غزلیـات منزوی. فصلنامهٔ **بهارستان سخن**، ۱۸(۵۲)، ۱۷۵-۱۹۶.

17. Hill, M. T. (2009). **Intimacy, Passion, Commitment, Physical Affection and Relationship Stage as Related to Romantic Relationship Satisfaction**. USA: Graduate College of Oklahoma State University.
18. Sternberg, R. (1986). A triangular theory of love. **Psychological Review**, 2(93), 130-134.
19. Trotter, R. J. (1985). The Three Faces of Love. **Psychology Today**, No. 12, 46-49.